

## بررسی چندمعنایی فعل «خوردن»؛ نمونه‌ای از عدم کارایی رده‌شناسی واژگانی

راحله گندمکار<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۱/۲۰

تاریخ تصویب: ۹۲/۳/۱۹

### چکیده

چندمعنایی پدیده‌ای زبانی است که نه تنها در سنت مطالعه معنی همواره مطرح بوده بلکه در پژوهش‌های رده‌شناختی واژگانی نیز مورد توجه قرار گرفته است. بررسی چندمعنایی فعل «خوردن» در رده‌شناسی واژگانی، که زیرشاخه رده‌شناسی معنایی به حساب می‌آید، در زبان‌های متعددی صورت گرفته است. در نوشته حاضر، ضمن معرفی پژوهش‌های انجام‌شده در برخی از زبان‌های آسیایی، به بررسی این پدیده در مورد فعل «خوردن» در زبان فارسی می‌پردازیم. مقایسه داده‌های این زبان‌ها با نمونه‌های متعدد از زبان فارسی نشان می‌دهد که «خوردن» در زبان فارسی از چندمعنایی قابل ملاحظه‌ای نسبت به سایر زبان‌ها برخوردار است و یکی از پرکاربردترین افعال چندمعنی در زبان فارسی به حساب می‌آید.

پژوهش حاضر نشان می‌دهد که در چارچوب رویکرد رده‌شناسی واژگانی نمی‌توان تبیین مطلوبی از چندمعنایی فعل «خوردن» در زبان فارسی به دست داد، آن هم به این دلیل که تبیین دقیق معنی‌دار بودن واژه‌ها هیچ‌گاه در قالب واژه‌های منفرد و بیرون از بافت امکان‌پذیر نیست. با توجه به این که تمام واژه‌ها از چندمعنایی نامتناهی برخوردارند و این بافت وقوع واژه است که در یک زبان و از زبانی به زبان دیگر تفاوت دارد و سبب بروز چندمعنایی می‌شود، رده‌شناسی واژگانی در تبیین چندمعنایی ناکارآمد می‌نماید.

## واژه‌های کلیدی: چندمعنایی، رده‌شناسی معنایی، رده‌شناسی

واژگانی، چندمعنایی نامتناهی

### ۱. مقدمه

«چندمعنایی»<sup>۱</sup> یکی از مهم‌ترین مفاهیم مطرح در حوزه معنی‌شناسی و رده‌شناسی واژگانی به حساب می‌آید و تا به امروز مطالعات متعددی در باب این پدیده در زبان‌های مختلف جهان صورت گرفته است؛ مطالعاتی که هر یک به نوعی نشان‌دهنده جهانی بودن این پدیده‌اند. در مقاله حاضر برآنیم تا ضمن معرفی کامل این پدیده به طرح آرای مختلف و متعدد زبان‌شناسان درباره چندمعنایی از منظر رده‌شناسی معنایی<sup>۲</sup> و رده‌شناسی واژگانی<sup>۳</sup> پردازیم. در گام بعد، چندمعنایی فعل «خوردن» را در سه زبان اردو، مراآتی<sup>۴</sup>، و فارسی بررسی و مقایسه می‌کنیم و از این رهگذر تصویری از این پدیده را در حوزه رده‌شناسی واژگانی به دست می‌دهیم. در نهایت، می‌کوشیم نشان دهیم که بحث درباره معنی واژه خارج از بافت و بدون در نظر گرفتن واژه‌های هم‌نشین به‌طور کامل و دقیق امکان‌پذیر نمی‌نماید.

<sup>1</sup> polysemy

<sup>2</sup> semantic typology

<sup>3</sup> lexical typology

<sup>4</sup> Marathi

## ۲. چندمعنایی

مطالعه «چندمعنایی» یا «چندگانگی معانی»<sup>۱</sup> کلمات از دیرباز در فلسفه زبان، زبان‌شناسی، و روان‌شناسی مطرح بوده است. نخستین بار رواقیان بودند که به روابط پیچیده میان معانی و کلمات توجه نشان دادند. آنان دریافتند که گاه مفهومی واحد می‌تواند از طریق کلمات متعدد بیان شود که در این صورت شاهد «هم‌معنایی»<sup>۲</sup> خواهیم بود و گاه عکس این اتفاق رخ می‌دهد، یعنی یک کلمه می‌تواند معانی متعددی داشته باشد و «چندمعنایی» مطرح شود (راوین<sup>۳</sup> و لیکوک<sup>۴</sup>، ۲۰۰۰: ۱). چندمعنایی از جمله روابط مفهومی‌ای است که در سنت مطالعه معنی همواره مورد توجه قرار گرفته است. در چندمعنایی، واحدی زبانی دارای چند معنی است. این واحد زبانی می‌تواند تکواژ، واژه، یا جمله باشد اما با توجه به مطالعات انجام‌شده می‌توان ملاحظه کرد که تحلیل این پدیده تنها در سطح واژه اهمیت یافته است (صفوی، ۱۳۷۹: ۱۱۱). بنابراین وقتی واژه‌ای دارای چندین معنی مختلف ولی مربوط به هم باشد، واژه‌ای چندمعنی به حساب می‌آید. برای نمونه، در زبان فارسی می‌توان به واژه «توپ» اشاره کرد که از سه معنی برخوردار است: «توپ» برای بازی، «توپ» برای جنگ، و «توپ» برای پارچه. ویژگی مشترک تمامی این «توپ»ها که در درک معانی‌شان اهمیت دارد، گرد بودنشان است (صفوی، ۱۳۹۱: ۲۶۶).

بحث در باب «چندمعنایی» و «هم‌نامی» در واژه‌شناسی<sup>۵</sup> از اهمیت زیادی برخوردار است. این دو مفهوم و رابطه بین آنها برای واژه‌شناسان مهم است زیرا آنها به دنبال یافتن معیارهای دقیق و مطمئنی هستند تا به کمک این معیارها نشان دهند وقتی واژه‌ای در بافت‌های مختلفی ظاهر می‌شود، معانی متفاوتی دارد یا نه و اگر این طور است، این معانی چه تفاوت‌هایی با هم دارند (هانکس<sup>۶</sup>، ۲۰۰۴: ۸۸-۸۷). هنگام بحث در باب چندمعنایی، تشابه و تمایز آن با «هم‌نامی» - «هم‌آوا» - «هم‌نویسی» - نیز مطرح می‌شود. در هم‌نامی، ما با چند واژه متفاوت سروکار داریم که بدون هیچ ارتباطی میان معانی‌شان، به شکل یکسانی

<sup>1</sup> multiplicity of meanings

<sup>2</sup> synonymy

<sup>3</sup> Ravin

<sup>4</sup> Leacock

<sup>5</sup> lexicology

<sup>6</sup> Hanks

نوشته می‌شوند، به گونه‌ای که گویا یک واژه از چند معنی مختلف برخوردار است (صفوی، ۱۳۷۹: ۱۱۱). لاینز (۱۹۹۵) در تعریف هم‌نامی به این نکته اشاره می‌کند که معمولاً برای هر یک از واژه‌های هم‌نام یک معنی اصلی‌تر یا به لحاظ بافت، یک معنی برجسته‌تر در نظر گرفته می‌شود. دو راهکاری که در تشخیص هم‌نامی از چندمعنایی به کار می‌رود، ریشه‌شناسی و تشخیص منشأ تاریخی واژه‌ها و ارتباط میان معانی صورت زبانی مورد نظر است، هر چند که بر اساس ریشه‌شناسی، به طور مطلق نمی‌توان همیشه تشخیص درستی به دست داد. در هم‌نامی مطلق یا نسبی، ما با رابطهٔ دو یا چند واژهٔ مختلف سر و کار داریم، در حالی که چندمعنایی فقط به یک واژه مربوط می‌شود که از چند معنی برخوردار است. البته این تمایزی است که بر حسب سنت بین این دو پدیدهٔ زبانی قائل شده‌اند، در صورتی که مرز مشخص و قطعی بین هم‌نامی و چندمعنایی وجود ندارد (لاینز<sup>۱</sup>، ۱۹۹۵: ۲۷-۵۵). به‌عنوان نمونه‌ای از هم‌نامی در زبان فارسی می‌توان «دوش» [کتف]، «دوش» [دیشب]، و «دوش» [وسیلهٔ حمام] را مطرح کرد. هر چند این دو پدیده غالباً به هم ربط دارند اما چندمعنایی بیش‌تر از هم‌نامی در زبان‌ها دیده می‌شود و از اهمیت بیشتری نیز برخوردار است. نکتهٔ دیگر این که واژه‌های هم‌نام را در فرهنگ‌های لغت به‌صورت مدخل‌های جداگانه می‌آورند تا معلوم شود که واژه‌های متفاوتی هستند (صفوی، ۱۳۷۹: ۱۱۱). یکی از مهم‌ترین عواملی که در شکل‌گیری چندمعنایی نقش دارد، بسامد<sup>۲</sup> است. بسامد بالا غالباً سبب سایش معنی<sup>۳</sup> واژه‌ها می‌شود و چندمعنایی را به وجود می‌آورد. افزون بر این، بسامد بالا باعث خلق استعاره‌ها و کنایه‌هایی می‌شود که منشأ اصلی چندمعنایی به حساب می‌آیند (فنک<sup>۴</sup> - اوزلان<sup>۵</sup> و فنک، ۲۰۱۰: ۱۰۳).

به اعتقاد اولمان، چندمعنایی را می‌توان در قالب دو حوزهٔ چندمعنایی هم‌زمانی و چندمعنایی درزمانی مورد بررسی قرار داد. بر این اساس، صورت‌های زبانی می‌توانند در یک مقطع زمانی مشخص دارای چند معنی باشند یا در طول زمان از معانی متفاوتی

<sup>1</sup> Lyons

<sup>2</sup> frequency

<sup>3</sup> bleaching of meaning

<sup>4</sup> Fenk

<sup>5</sup> Oczlon

برخوردار باشند (اولمان<sup>۱</sup>، ۱۹۶۲: ۱۵۹). نمونه‌ای که برای چندمعنایی در زمانی می‌توان از زبان فارسی مطرح کرد، واژه «خسته» است که در گذشته به معنی «زخمی» بوده و امروزه هم به معنی «کم‌توان» است و هم در گفتار روزمره جوانان فارسی‌زبان به معنی «چیزی که جذابیتی ندارد» در جمله‌ای مانند «چه لباس خسته‌ای پوشیده!» به کار می‌رود. چندمعنایی هم‌زمانی همان نوعی است که به بحث نوشته حاضر مربوط می‌شود. چندمعنایی حاصل زایایی استعاری<sup>۲</sup> است و زبان‌ها برای این که بتوانند به مثابه نظام‌های نشانه‌ای قابل انعطاف و کارآمد عمل کنند، به این پدیده نیاز دارند (لاینز، ۱۹۷۷: ۵۶۷).

### ۳. رده‌شناسی معنایی و رده‌شناسی واژگانی

منظور از رده‌شناسی، مطالعه الگوهای زبانی موجود در زبان‌های دنیاست، به‌ویژه الگوهایی که از طریق مقایسه زبان‌ها قابل شناسایی هستند (کرافت<sup>۳</sup>، ۲۰۰۳: ۱). تا مدت‌ها، رده‌شناسان تردید داشتند که آیا می‌توانند به مطالعه بین‌زبانی واژگان<sup>۴</sup> بپردازند یا نه، آن هم به این دلیل که مباحث و پدیده‌های مربوط به واژگان تا حد زیادی زبان‌ویژه به نظر می‌رسیدند و دست یافتن به راه حلی متقاعدکننده برای مشخص و محدود کردن حوزه این پژوهش امکان‌پذیر نمی‌نمود اما در دهه‌های اخیر، مطالعات بین‌زبانی متعددی در باب واژگان بر مبنای رویکردهای مختلف و در چارچوب نظریه‌های گوناگون انجام شده است (کاپوسکایا - تم<sup>۵</sup> و دیگران، ۲۰۰۷: ۳). در نوشته حاضر برآنیم تا بر مبنای تعریف کرافت از رده‌شناسی به بررسی چندمعنایی بپردازیم چرا که چندمعنایی نمونه‌ای از پژوهش‌های رده‌شناختی محسوب می‌شود و الگوی این پدیده زبانی را می‌توان از طریق مقایسه زبان‌های متعدد دنیا به دست داد. وقتی بتوانیم در قالب پژوهش‌های رده‌شناختی متعدد به روابط معنایی واژه‌ها در زبان‌ها و مناطق جغرافیایی مختلف پی ببریم، آن‌گاه می‌توانیم وجود جهانی‌های معنایی را محتمل بدانیم (کاپوسکایا - تم، ۲۰۰۸: ۴).

<sup>1</sup> Ullmann

<sup>2</sup> metaphorical creativity

<sup>3</sup> Croft

<sup>4</sup> lexicon

<sup>5</sup> Koptjevskaja- Tamm

به اعتقاد ایوانز (به نقل از کاپیوسکایا - تم، ۲۰۰۸: ۵)، رده‌شناسی معنایی را می‌توان مطالعه بین‌زبانی<sup>۱</sup> نظام‌مندی دانست که به دنبال کشف این مسئله است که زبان‌ها چگونه از طریق نشانه‌ها معانی را بیان می‌کنند. رده‌شناسی واژگانی نیز به روش‌های خاصی مربوط می‌شود که بر اساس آنها زبان‌ها مفاد معنایی<sup>۲</sup> را در قالب واژه‌ها می‌گنجانند. به این ترتیب، رده‌شناسی واژگانی را که با واژگان سروکار دارد، می‌توان زیرشاخه رده‌شناسی معنایی به حساب آورد. در رده‌شناسی واژگانی به مسائل متعددی پرداخته می‌شود، از جمله بررسی واژه‌های ممکن یا غیرممکن زبان‌ها، معیارهای مختلف تشخیص واژه‌ها و تعامل میان آنها، و محدودیت‌های جهانی و زبان‌ویژه در شکل‌گیری واژه‌های ممکن یا غیرممکن زبان‌ها. افزون بر این، این که کدام معانی را می‌توان از طریق یک واژه در زبان‌های مختلف بیان کرد و کدام معانی را نمی‌توان صرفاً از طریق یک واژه بیان نمود نیز از جمله مسائل مطرح در رده‌شناسی واژگانی است. به عنوان نمونه‌های دیگری از مسائل مطرح در این حوزه می‌توان به مباحث مربوط به واژگانی‌شدگی و مقوله‌بندی ساختار حوزه‌های معنایی و بسیاری موارد دیگر اشاره کرد (همان: ۶-۵). واژگان زبان، ساخت پیچیده پویایی است که دائماً در حال تغییر است؛ همواره واژه‌های جدید ابداع می‌شوند و واژه‌های قدیمی کاربردشان را از دست می‌دهند یا کاربرد متفاوتی می‌یابند. به همین دلیل، پژوهش‌های رده‌شناسی واژگانی هم از جنبه هم‌زمانی برخوردارند و هم در زمانی. رده‌شناسی واژگانی تاریخ‌محور<sup>۳</sup> به مطالعه تغییر معنایی، دستوری‌شدگی، و فرایندهای واژگانی‌شدگی می‌پردازد (همان: ۶). در تأکید بر اهمیت رده‌شناسی واژگانی می‌توان گفت که وقتی طبقه‌ای واژگانی بر اساس رفتار دستوری خاصی مشخص می‌شود، این شرایط تا حد زیادی تعیین‌کننده ساخت دستوری زبان است. این نکته به معنی آن است که ساخت واژگانی نقش مهمی در رده‌شناسی زبانی ایفا می‌کند (لمان، ۱۹۹۰: ۱۸۱). حال با آگاهی از رده‌شناسی واژگانی و حوزه عملکرد آن، به بررسی چندمعنایی فعل «خوردن» می‌پردازیم.

<sup>۱</sup> cross-linguistic

<sup>۲</sup> semantic material

<sup>۳</sup> historically oriented lexical typology

#### ۴. چندمعنایی فعل «خوردن» در رویکرد رده‌شناسی واژگانی

چندمعنایی واحدهای واژگانی پدیده‌ای جهانی است و با نگاهی به نتایج مطالعات متعدد رده‌شناختی می‌توان این حقیقت را تأیید کرد. در نوشته حاضر به‌طور خلاصه به بررسی رده‌شناختی چندمعنایی واژه «خوردن» در برخی از زبان‌های آسیایی و مقایسه آنها با شرایط این واژه در زبان فارسی می‌پردازیم.

مفهوم «خوردن» را در وهله اول به این دلیل می‌توان مفهومی جهانی دانست که به تجربه‌ای مشترک میان تمام انسان‌ها مربوط می‌شود؛ یعنی نوعی فعالیت فیزیولوژیکی که در زندگی روزمره همه انسان‌های دنیا دیده می‌شود. این واقعیت می‌تواند احتمال وجود عبارت‌های زبانی جهانی را تأیید کند که برگرفته از این مفهومند. به عبارت دیگر، «خوردن» نه تنها نشان‌دهنده فعالیت فیزیولوژیکی است بلکه برای اشاره به تجربه‌های دیگری به کار می‌رود که در نگاه نخست هیچ ربطی به این فعالیت ندارند. همین مسئله سبب می‌شود به دنبال مشخصه‌ها و ویژگی‌هایی باشیم تا این تجربه‌های ظاهراً غیرمرتبط را به «خوردن» به‌مثابه فعالیت مشخص ارتباط دهند (بونوینی<sup>۱</sup>، ۲۰۰۸: ۲۶۸-۲۶۷).

در نوشته حاضر، چندمعنایی واژه «خوردن» در دو زبان هندوایرانی<sup>۲</sup> «هندی - اردو»<sup>۳</sup> و «مرآتی» که زبان‌های آسیایی هستند به‌طور خلاصه مورد بررسی قرار می‌گیرد. زبان‌های هندوایرانی که گاهی با عنوان زبان‌های هندی<sup>۴</sup> نیز نامیده می‌شوند، یکی از زیرشاخه‌های اصلی زبان‌های هندواروپایی به حساب می‌آیند و در هند، پاکستان، بنگلادش، نپال، سریلانکا، بوتان، و مالدیو مورد استفاده قرار می‌گیرند. بیش از دو سوم جمعیت آسیای جنوبی به این زبان‌ها صحبت می‌کنند. از جمله مهم‌ترین زبان‌های هندوایرانی به‌لحاظ تعداد سخنگو و پیشینه تاریخی می‌توان به هندی، اردو، بنگالی، پنجابی، گجراتی، و مرآتی اشاره کرد. در این میان، زبان سنسکریت به دلیل اهمیت تاریخی و نقش مؤثر آن در شکل‌گیری

<sup>1</sup> Bonvini

<sup>2</sup> Indo-Iranian

<sup>3</sup> Hindi-Urdu

<sup>4</sup> Indic languages

و رشد زبان‌های هندوایرانی جدید با وجود سخنگویان اندک از جایگاه ویژه‌ای در خانواده زبان‌های هندوایرانی برخوردار است (مونشی<sup>۱</sup>، ۲۰۰۹: ۵۲۲-۵۲۳).

در باب معانی متعدد فعل «خوردن» در زبان‌های آسیایی مورد نظرمان باید به این نکته اشاره کرد که بیش‌تر معانی و نقش‌های این فعل در اثر روابط فرهنگی و سیاسی با ایران<sup>۲</sup> و ایرانیان<sup>۳</sup> طی هزار سال گذشته به هند راه یافته است. در واقع، نفوذ معانی متعدد این فعل احتمالاً از آسیای مرکزی و به ویژه آسیای غربی آغاز شده و به آسیای جنوبی راه یافته است. این واقعیت را می‌توان با توجه به مقایسه داده‌هایی از زبان هندی - اردو و زبان فارسی تأیید کرد. فعل «خوردن» در قالب نقش‌های مختلفی مانند کنش‌پذیر<sup>۴</sup> و تجربه‌گر<sup>۵</sup> جز آن در زبان‌های اردو و مرآتی به کار می‌رود. نمونه<sup>۱</sup> از زبان اردو و <sup>۲</sup> از زبان مرآتی است (هوک<sup>۶</sup> و پردشی<sup>۷</sup>، ۲۰۰۹: ۱۵۴-۱۵۳).

1. *Inqilaabii fikir zang khaa jaa-egii aur manzil tak pahūcnaa*  
 revolutionary thought rust EAT GO-FUT and goal up.to arrive-INF

*muškil ho jaa-egaa*  
 difficult become GO-FUT

'Revolutionary thinking will gather rust and it will become hard to reach the goal.'

2. *rugnaalay.aa saathi ubhaar-leli imaat aankhi kaahi mahine dhul*  
 hospital for construct-pp building more some months dust

*khaat paq-kaar aahe*  
 EAT FALL-FUTP is

'The structure built for the hospital is going to sit gathering dust for several months more.'  
 (esakal)

در هر دو نمونه مطرح شده، فعل *khaa* [= خوردن] در معنی غیرمستقیم این فعل به کار رفته‌اند. بسیاری از کاربردهای متفاوت فعل «خوردن» از زبان فارسی به صورت ترجمه فرضی وارد زبان اردو و هندی شده‌اند که از آن میان می‌توان به نمونه‌های <sup>۳</sup> تا <sup>۵</sup> اشاره کرد (همان: ۱۵۵):

<sup>1</sup> Munshi

<sup>2</sup> Persia

<sup>3</sup> Persian

<sup>4</sup> patient

<sup>5</sup> experiencer

<sup>6</sup> Hook

<sup>7</sup> Pardeshi



3. X kaa namak khaa-

[= نمک X را خوردن؛ تحت حمایت و محافظت X قرار گرفتن]

4. X kaa ḡam khaa-

[= غم X را خوردن]

5. Y ke paas X kii cuḡlii khaa-

[= غیبت X را خوردن؛ در مورد X پیش Y غیبت کردن]

این واقعیت را که این اصطلاحات از زبان فارسی به صورت قرضی به این زبان‌ها راه یافته‌اند، می‌توان با استناد به وجود دو ریشه «خور» و «خوری» در کلمات namak-xor در معنی «بنده و وابسته به کسی»، «gam-xor» و «cuḡal-xorii» و جز آن مورد تأیید قرار داد. در زبان فارسی بیش از ۲۰۰ نمونه از کاربردهای فعل «خوردن» در قالب فعل سبک<sup>۱</sup> گزارش شده است که از این تعداد، حدود ۱۶۰ نمونه در زبان هندی - اردو و ۷۰ نمونه در زبان مرآتی به چشم می‌خورد. با توجه به نتایج به دست آمده از بررسی داده‌های زبان‌های مورد نظر، هیچ نمونه‌ای از اصطلاحات یا عبارات‌های دربردارنده فعل «خوردن» در این دو زبان هندوایرانی نیست که در زبان فارسی معادلی نداشته باشد. این در حالی است که برخی از نمونه‌های فعل سبک «خوردن» در فارسی، هیچ معادلی در زبان‌های هندی - اردو و مرآتی ندارند (همان: ۱۵۶). نمونه‌ای از چندمعنایی فعل «خوردن» را می‌توان در جمله ۵ دید:

6. uff! māi yahāā garmii khaa-rahii hūū aur ye laḡkiyāā vahāā  
oof I here heat EAT-ing am and these girls there

paarṭii-shaarṭiyāā manaa rahii hāi  
parties-shaties celebrate PROG are

[اوف! من دارم اینجا از گرما می‌میرم در حالی که این دخترها آنجا مهمانی گرفته‌اند...]

7. naa-haq garmii khaa-rahe ho aap  
No-right heat EAT-ing are EAT-ing

[تو بی‌دلیل عصبانی می‌شوی]

به‌طور کلی می‌توان گفت شکل‌گیری و ساخت عبارات‌ها و اصطلاحات متعدد دربردارنده فعل «خوردن» در زبان‌های هندوایرانی نظام‌مند است، آن هم به این شکل که دست کم می‌توان سه معنی اصلی برای این عبارات‌ها در نظر گرفت: نخستین معنی که البته عینی‌ترین معنی این فعل هم به حساب می‌آید، همان عمل «خوردن» یا مصرف کردن

<sup>1</sup> light verb

است، معنی دوم و سوم را به ترتیب می‌توان در قالب مفاهیم «دستخوش چیزی شدن»<sup>۱</sup> و «ارائه دادن»<sup>۲</sup> معرفی کرد که در واقع دو منبع اصلی ساخت عبارات‌های جدید با فعل «خوردن» نیز هستند (همان: ۱۶۵). هر چند دو نمونه<sup>۳</sup> ۶ و ۷ با عنوان چندمعنایی «خوردن» در هندی-اردو و مرآتی ارائه شده‌اند اما به اعتقاد نگارنده، این موارد را نمی‌توان چندمعنایی در نظر گرفت زیرا در مورد جمله<sup>۴</sup> ۶ ما با فعل «گرما خوردن» در معنی تحت‌اللفظی آن یعنی «تحت تأثیر حرارت بالا قرار گرفتن» و در مورد جمله<sup>۵</sup> ۷ با معنی استعاری «گرما خوردن» به صورت یک اصطلاح سروکار داریم نه با چندمعنایی خودِ فعل «خوردن».

با توجه به کاربرد چندحوزه‌ای<sup>۳</sup> فعل «خوردن»، مدلول<sup>۴</sup> این فعل در زبان‌های مختلف متفاوت است و مترادف‌های متعددی را می‌توان برای آن در نظر گرفت که همگی به نوعی نشان‌دهنده عمل فیزیولوژیکی مشابهی هستند. در این مورد می‌توان به واژه‌های انگلیسی bite [= گاز زدن]، chew [= جویدن]، crunch [= با سروصدا خوردن]، swallow [= قورت دادن]، و drink [= نوشیدن] اشاره کرد (بونوینی، ۲۰۰۸: ۲۷۰). در زبان فارسی هم به جای هر یک از این مفاهیم می‌توان «خوردن» را جایگزین کرد و جملاتی نظیر ۶ تا ۸ را به دست داد:

۸. آدامس می‌خوری؟ [= جویدن]

۹. فرصت رو خوردی؟ [= قورت دادن]

۱۰. پیش از صبحانه یک لیوان آب بخور. [= نوشیدن]

به این ترتیب می‌توان ملاحظه کرد که فعل «خوردن» با مفهوم اصلی «جویدن و سپس فرو بردن مواد غذایی از راه گلو و بلعیدن آن» (انوری، ۱۳۸۲: ۹۵۷) به مثابه فعالیت فیزیولوژیکی از چندین معنی برخوردار می‌شود که دست کم در مورد این چند نمونه به مفهوم اولیه این فعل ربط دارد.

«خوردن» در قالب فعل سبک در مطالعات متعددی به‌ویژه از منظر زبان‌شناسی شناختی مورد بررسی قرار گرفته است. در این رویکرد صورت‌هایی نظیر «زخم خوردن»، «لطمه خوردن»، «تا خوردن»، «گره خوردن»، «فر خوردن»، «دست خوردن»، «سوزن خوردن»، «پا

<sup>1</sup> undergo

<sup>2</sup> exhibit

<sup>3</sup> orthonymic

<sup>4</sup> signified

خوردن»، «سیلی خوردن»، «لگد خوردن»، «مشت خوردن»، «چاقو خوردن»، «شمشیر خوردن»، «تیر خوردن»، «چکش خوردن»، «گول خوردن»، «غصه خوردن»، «نزول خوردن»، «ارشوه خوردن»، «گیج خوردن»، «گرسنگی خوردن»، «سرما خوردن»، «پول خوردن»، «پیچ خوردن»، «تکان خوردن»، «وول خوردن»، «تلوتلو خوردن»، و جز آن به مثابه ترکیب‌هایی در نظر گرفته می‌شوند که می‌توان آنها را در قالب نموداری فضایی نشان داد. بر این اساس، فعل «خوردن» در مرکز شبکه‌ای فضایی قرار می‌گیرد و چهار مقوله «تحت تأثیر قرار گرفتن»<sup>۱</sup>، «آسیب دیدن»<sup>۲</sup>، «حرکت»<sup>۳</sup>، و «تصاحب کردن»<sup>۴</sup> در فضای معنایی<sup>۵</sup> و حول محور اصلی واقع می‌شوند. البته هر یک از این چهار مقوله نیز از زیرمقوله‌های دیگری برخوردارند که با توجه به نوع بار معنایی خاصشان، افعال متعدد و مختص به خود را دربرمی‌گیرند. برای نمونه، مقوله «حرکت» دو زیرمقوله «چرخش»<sup>۶</sup> و «کلی»<sup>۷</sup> را شامل می‌شود که افعال «پیچ خوردن» و «غلت خوردن» در زیرمقوله «چرخش» و سه فعل «تکان خوردن»، «وول خوردن»، و «سکندری خوردن» در زیرمقوله «کلی» طبقه‌بندی می‌شوند یا مقوله «آسیب دیدن» از دو زیرمقوله «شرایط»<sup>۸</sup> و «عواطف»<sup>۹</sup> برخوردار است. فعل‌های «گیج خوردن»، و «سرما خوردن» در زیرمقوله «شرایط» و افعال «عذاب خوردن» و «غصه خوردن» در زیرمقوله «عواطف» قرار می‌گیرند. به این ترتیب می‌توان مجموعه وسیعی از افعالی را طبقه‌بندی کرد که فعل سبک «خوردن» در ساخت آنها شرکت دارد (فامیلی<sup>۱۰</sup>، ۲۰۰۸: ۱۵۸-۱۵۰). با در نظر گرفتن چنین رویکردی، هر ساختی در قالب یک مدخل واژگانی در مغز ما ذخیره می‌شود اما وجود همین مدخل، امکان ساخت افعال جدید را برایمان فراهم می‌کند. صورتی که به این شکل ساخته

<sup>1</sup> affected

<sup>2</sup> suffering

<sup>3</sup> motion

<sup>4</sup> usurping

<sup>5</sup> semantic space

<sup>6</sup> rotation

<sup>7</sup> general

<sup>8</sup> condition

<sup>9</sup> emotion

<sup>10</sup> Family

می‌شود، از ترکیب‌پذیری نسبی<sup>۱</sup> برخوردار است، به این معنی که معنی کل ساخت مورد نظرمان به گونه‌ای برگرفته از ترکیب معانی اجزای سازنده‌اش است اما پیچیده‌تر از آن است که بتوان آن را صرفاً ترکیب معانی عناصر سازنده ساخت مورد نظر دانست. در مورد فعل «خوردن»، هر یک از مقوله‌ها که به‌مثابه یک جزیره<sup>۲</sup> در نظر گرفته می‌شوند، تنها برخی از خصوصیات کلی «خوردن» را دربردارند (همان: ۱۵۹).

به اعتقاد بونوینی، نباید چندمعنایی فعل «خوردن» را پدیده زبانی جهانی به حساب آورد (بونوینی، ۲۰۰۸: ۲۸۷)؛ این در حالی است که بر مبنای نگرش چندمعنایی نامتناهی<sup>۳</sup> که از سوی واینرایش<sup>۴</sup> (۱۹۶۶)، لاینز (۱۹۷۷)، کوهن<sup>۵</sup> (۱۹۸۵)، دیویدسن<sup>۶</sup> (۱۹۸۶) و پیروان نظریه مناسب<sup>۷</sup> مورد تأیید قرار گرفته است، به‌درستی می‌توان چندمعنایی این واژه را پدیده‌ای جهانی در نظر گرفت. بحث در باب چندمعنایی نامتناهی به معنی واژگانی<sup>۸</sup> مربوط می‌شود، به این معنی که این پدیده معنی واژه‌ها و گروه‌های تشکیل‌دهنده جمله را دربرمی‌گیرد و معنی کل جمله را شامل نمی‌شود. در واقع، بحث بر سر این است که هر واژه‌ای، حتی ضمیر، می‌تواند با توجه به موقعیت‌های مختلف در جمله‌های متفاوت، بی‌نهایت معنی واژگانی مختلف داشته باشد. به عبارت دیگر، هر واژه با توجه به بافت جمله می‌تواند هر معنی‌ای داشته باشد. اما نکته اینجاست که هر شنونده‌ای، بدون هیچ مشکلی، این معانی متعدد و متفاوت را درک می‌کند. واقعیت این است که درون بافت، هر واژه معنی تازه‌ای پیدا می‌کند و این کار از طریق سازوکاری به‌نام قیاس<sup>۹</sup> صورت می‌گیرد. باید توجه کرد که تمام معانی یک واژه چندمعنی به‌گونه‌ای نظام‌یافته به هم ربط دارند (لایکان<sup>۱۰</sup>، ۲۰۰۸: ۱۸۸-۱۸۷).

<sup>1</sup> semi-compositionality

<sup>2</sup> island

<sup>3</sup> infinite polysemy

<sup>4</sup> Weinreich

<sup>5</sup> Cohen

<sup>6</sup> Davidson

<sup>7</sup> relevance theorists

<sup>8</sup> lexical meaning

<sup>9</sup> analogy

<sup>10</sup> Lycan

## ۵. ناکارآمدی رویکرد رده‌شناسی واژگانی در تبیین چندمعنایی فعل «خوردن»

به اعتقاد نگارنده این سطور، آنچه در قالب چندمعنایی فعل «خوردن» در اکثر مطالعات مطرح شده است، نظیر نمونه‌هایی که تا این بخش از مقاله معرفی شد، چندمعنایی به حساب نمی‌آید زیرا قرار است دست کم در این مقاله فقط یک واژه و در اینجا «خوردن» از چند معنی متفاوت، ولی مرتبط به هم برخوردار باشد، نه ترکیب این واژه با واژه‌ای دیگر. به عبارت دیگر، آنچه در نوشته حاضر به مثابه چندمعنایی فعل «خوردن» در نظر گرفته می‌شود، هیچ‌یک از صورت‌هایی نیست که می‌توان در قالب فعل سبک طبقه‌بندی کرد. در مکالمات روزمره فارسی‌زبانان نمونه‌های متعددی از کاربرد فعل «خوردن» به چشم می‌خورد که هر یک معنی متفاوتی را به دست می‌دهند. به عبارت دیگر، در این کاربردها فعل «خوردن» به تنهایی نقش فعل جمله را ایفا می‌کند نه در ترکیب با اسم یا عناصر دیگر جمله. فعل «خوردن» با تمام معانی متعدّدش در یک مدخل فرهنگ لغت درج شده است و این مسئله نشان می‌دهد که واژه «خوردن» را باید چند معنی در نظر گرفت. مواردی از کاربردهای متعدّد این فعل در زبان فارسی را می‌توان در نمونه‌های ۱۱ تا ۴۱ مشاهده کرد که هیچ‌یک در معنی اصلی این فعل به مثابه عمل «جویدن و سپس فرو بردن مواد غذایی از راه دهان و گلو و بلعیدن آن» به کار نرفته‌اند. منظور از معنی اصلی، بی‌نشان‌ترین معنی‌ای است که به دلیل کاربرد بسیار زیاد در میان سخنگویان زبان، پیش از سایر معانی واژه به مغز انسان متبادر می‌شود و بسامد بالایی دارد.

۱۱. علی آب خورد. (آشامیدن)

۱۲. کل حقوقت رو بیخودی خوردی، رفت؟ (هدر دادن)

۱۳. حقم رو خورده. (به‌ناروا اموال و دارایی کسی را تصرف کردن)

۱۴. به نظرت اون کلید به این قفل می‌خوره؟ (جفت شدن و جای گرفتن)

۱۵. بالاخره اون چکمه‌ها به پات خورد یا نخورد؟ (مناسب و اندازه بودن)

۱۶. لاستیک‌های ماشینم خورده شدند. (ساییدن)

۱۷. آدم رو با چشمش می‌خوره. (با هوس و لذت به کسی نگاه کردن)

۱۸. تا منو دید، حرفش رو **خورد**. (فرو خوردن)
۱۹. لباس‌ها رو پهن کن بیرون، آفتاب **بخورند**. (در معرض چیزی قرار گرفتن)
۲۰. این شال گردن پشمیه پوست گردنم رو **خورد**. (بر اثر سایش چیزی زبر مانند مو یا پشم، موجب ناراحتی پوست شدن)
۲۱. پشت لباسم دکمه **می خوره**. (داشتن چیزی به‌عنوان جزء وابسته و به کار رفتن با آن)
۲۲. ما که تو این معامله حسابی **خوردیم**. (سود کردن)
۲۳. رنگ روسری‌ات به لباست **نمی خوره**. (هماهنگ و سازگار)
۲۴. این کوچه به خیابون اصلی **می خوره**. (راه داشتن و منتهی شدن به جایی)
۲۵. تو دعوی دیروز حسابی ازش **خوردم**. (مغلوب کسی شدن در دعوا)
۲۶. هر چی داشتیم، فروختیم **خوردیم**. (خرج کردن)
۲۷. تا وقتی داریم **می خوریم**، بعدش خدا کریمه! (امرار معاش کردن)
۲۸. آقا، آدرس ما به مسیرت **می خوره**? (هم‌سو بودن مقصدها)
۲۹. تا **می خورد**، زدمش. (قابلیت و تحمل کتک را داشتن)
۳۰. از دستم حسابی **خورد** ها! (کتک خوردن)
۳۱. دستم **خورد** بهش، چرتش پرید. (تماس پیدا کردن)
۳۲. عجب بویی به دماغم **خورد**! (حس کردن)
۳۳. تو اتوبان دو تا ماشین **خوردند** به هم، له شدند! (تصادف کردن)
۳۴. چند دفعه بهت گفتم این کارها رو نکن، حالا **خوردی**? (نتیجه و عاقبت عمل بدی را دیدن)
۳۵. ما امروز همه‌اش **خوردیم** به چراغ قرمز! (مواجه شدن)
۳۶. همه تعطیلی‌های امسال **خورد** به جمعه، چه بدشانسی‌ای! (هم‌زمان شدن)
۳۷. بسه دیگه! مخم رو **خوردی**! (ناراحت کردن)
۳۸. وای چه بیجۀ نازی! **می خوام** بخورمش! (ابراز عشق و دوست داشتن)

۳۹. تو راهروی دانشگاه **خوردیم** به هم. (رو در رو شدن)

۴۰. پایه‌های این میز حسابی **خورده** شده. (فرسوده و پوسیده شدن)

۴۱. دیشب پشه‌ها گوشت تنم رو **خوردند**. (نیش زدن)

با نگاهی دقیق به این نمونه‌ها می‌توان دریافت که فعل «خوردن» با کمی تفاوت معنایی در بافت‌های مختلف به کار رفته است و به بیان راس<sup>۱</sup> (۱۹۸۱: ۳۳)، «درک معانی ... بر حسب مناسبت واژه‌های تشکیل‌دهنده جمله صورت می‌گیرد». به این ترتیب، آنچه در زبان فارسی در باب چندمعنایی این فعل دیده می‌شود، می‌تواند تأییدی بر این ادعا باشد که هیچ واژه‌ای در هیچ زبانی نمی‌تواند از چندمعنایی برخوردار نباشد، و در واقع این هم‌نشینی با سایر واژه‌های جمله است که معانی متعددی از واژه مورد نظرمان را به دست می‌دهند و آن را معنی‌دار<sup>۲</sup> می‌کنند. در بحث رده‌شناختی نیز باید وقوع واژه در بافت‌های متعدد را ملاک شکل‌گیری چندمعنایی دانست. این که درک معانی مختلف و متفاوت فعل «خوردن» در جمله‌های گوناگون برای شنوندگان فارسی‌زبان طبیعی بدون مشکل صورت می‌گیرد را می‌توان با در نظر گرفتن نمونه‌هایی از جملات ۱۱ تا ۴۱ مشاهده کرد. هیچ فارسی‌زبانی با شنیدن جمله «تو راهروی دانشگاه خوردیم به هم» دچار مشکل درک معنی نمی‌شود و به راحتی می‌تواند بین این «خوردن» و «خوردن» در جمله «همه تعطیلی‌های امسال خورده به جمعه» تمایز معنایی قائل شود. با توجه به تحلیل فعل «خوردن» و امکان تعمیم آن به سایر واژه‌های زبان‌های طبیعی می‌توان به خوبی دریافت که بحث درباره معنی در سطح واژه با تمامی ظاهر موجه‌اش هیچ‌گاه در قالب واژه‌های منفرد و خارج از بافت امکان طرح دقیق و بررسی قطعی نمی‌یابد. این نکته‌ای است که بارها در آرای متخصصان مطرح شده است و به ویژه لاینز (۱۹۹۵: ۱۰۵-۱۰۴) به هنگام بحث درباره معنی‌شناسی واژگانی به آن اشاره دارد. در اینجا بحث بر سر این است که چگونه می‌توان بدون دخالت واژه‌های هم‌نشین در سطح یک جمله، مفهوم هر واژه را تعیین کرد و این مفهوم را در قالب اصطلاحی نظیر «مفهوم اصلی» یا «معنی پایه»<sup>۳</sup> معرفی کرد. آنچه در مقاله حاضر در قالب رده‌شناسی

<sup>۱</sup> Ross

<sup>۲</sup> meaningful

<sup>۳</sup> basic meaning

واژگانی مطرح شد، مشخص می‌سازد که رده‌شناسی واژگانی زمانی معتبر می‌نماید که ما به هویت صوری و معنایی هر واژه مستقل از واژه‌های هم‌نشین باور داشته باشیم. این در حالی است که هیچ واژه‌ای از چنین هویتی، حتی در سطح مطالعات صرفی یا نحوی زبان نیز برخوردار نیست. برای نمونه، به مثال‌های ۴۲ تا ۴۴ توجه کنید:

۴۲. **خوبان** همه جمعند.

۴۳. عجب ماشین **خوبی** خریده!

۴۴. برادرم **خوب** می‌دود.

با توجه به نمونه‌های ۴۲ تا ۴۴ می‌توان به درستی دریافت که ما حتی مقوله دستوری بسیاری از واژه‌های زبان را بدون واحدهای هم‌نشین نمی‌توانیم معلوم کنیم و مثلاً مدعی شویم که «خوب» پیش از حضور در یک جمله از مقوله دستوری خاصی، مانند صفت برخوردار است. مشکل عمده زمانی مطرح می‌شود که ما به سطح مطالعه معنی برویم و قرار باشد «معنی اصلی» یک واژه را معلوم کنیم. با توجه به نمونه‌های ۱۱ تا ۴۱ درک معانی مختلف «خوردن» تنها زمانی ممکن است که این درک از طریق درک واژه‌های هم‌نشین با این واژه صورت گیرد.

بنابراین از مقاله حاضر چنین برمی‌آید که مجموعه وسیعی از داده‌های مورد بررسی در رده‌شناسی واژگانی نیز همواره با این مشکل مواجه‌اند زیرا واژه‌ها مستقل از یکدیگر مورد بررسی قرار می‌گیرند و این در شرایطی است که حتی در مورد تکواژهای «دستوری» نیز با معنی چندگانه<sup>۱</sup> مواجه‌ایم. نمونه‌های ۴۵ تا ۴۹ را در نظر بگیرید. حوزه معنایی مربوط به «با» در مقابل جمله درون پرانتز ذکر شده است:

۴۵. من **با** دقت به حرف‌اش گوش دادم. (به دقت)

۴۶. او **با** پدرش به شیراز رفت. (به همراه)

۴۷. او **با** اتوبوس به شیراز رفت. (به وسیله)

۴۸. **با** احتساب نمره امتحان قبلی‌اش، بالاخره قبول شد. (در نظر گرفتن)

۴۹. **با** صورت به زمین خورد.

<sup>1</sup> multiple meaning



با توجه به نمونه‌های بالا، اگر ما حرف اضافه «با» را مستقل از واحدهای هم‌نشین در نظر بگیریم، ظاهراً معنی اصلی آن را باید همان معنی‌ای به حساب آوریم که در نمونه ۴۷ آمده است. این در حالی است که به نظر می‌رسد معنی اصلی «با» معنی‌ای است که در جمله ۴۹ به کار رفته است زیرا هیچ واحد جایگزینی برای این کاربرد «با» نمی‌توان در زبان فارسی یافت. به این ترتیب، چنین می‌نماید که واژه‌ها مستقل از بافت معنی دارند اما معنی‌دار به حساب نمی‌آیند؛ و اگر چنین فرضی درست باشد، باید مدعی شویم بدون حضور «بافت» بررسی هویت معنایی واژه‌ها مستقل از یکدیگر امکان‌پذیر نخواهد بود.

گوکر<sup>۱</sup> (۲۰۰۳) دقیقاً به همین نکته اشاره دارد و بر این باور است که هیچ واژه‌ای نمی‌تواند معنی داشته باشد. مسلماً گوکر نخستین کسی نیست که به این نکته اشاره می‌کند. سابقه این نوع نگرش به معنی واژه دست کم به آرای کواین<sup>۲</sup> بازمی‌گردد که حتی جمله را فاقد معنی می‌دانست و معتقد بود هر جمله‌ای بر حسب بافت همان معنایی را دارد که گوینده می‌خواهد داشته باشد (سورو،<sup>۳</sup> ۲۰۰۶).

## ۶. نتیجه‌گیری

مقایسه چندمعنایی فعل «خوردن» در دو زبان آسیایی با زبان فارسی به روشنی نشان می‌دهد که فعل مورد نظر در زبان فارسی از چندمعنایی قابل ملاحظه‌ای برخوردار است. بدون در نظر گرفتن تعداد افعالی که به صورت ترکیبی از این فعل ساخته می‌شوند و «خوردن» در آنها نقش فعل سبک را ایفا می‌کند، تعداد معنایی‌ای که از این فعل در بافت‌های مختلف حاصل می‌شود بسیار قابل توجه می‌نماید. چنین به نظر می‌رسد که «خوردن» در زبان فارسی یکی از پرکاربردترین افعال چندمعنی است. با توجه به کاربرد این فعل در زبان‌های مورد بررسی در نوشته حاضر، می‌توان گفت که میزان گستردگی چندمعنایی از زبانی به زبان دیگر متفاوت است و گستردگی آن در زبان فارسی، دست کم در مورد فعل «خوردن» از سایر زبان‌های بررسی شده در این مقاله چشمگیرتر است. بر مبنای رویکرد مورد تأیید

<sup>1</sup> Gauker

<sup>2</sup> Quine

<sup>3</sup> Severo

چندمعنایی نامتناهی، چندمعنایی را باید پدیده‌ی زبانی جهانی دانست و البته فعل «خوردن» نیز از این قاعده مستثنی نیست. بر این اساس، هر واژه‌ای می‌تواند با توجه به موقعیت‌های مختلف در انواع جملات، از بی‌نهایت معنی واژگانی مختلف برخوردار باشد؛ به این معنی که هر واژه با توجه به بافت جمله می‌تواند هر معنی‌ای داشته باشد اما این مسئله مشکلی در درک این معانی متعدد از سوی شنونده ایجاد نمی‌کند. مقاله حاضر نشان می‌دهد که هر چند بحث در باب معنی در سطح واژه به‌ظاهر موجه می‌نماید اما تبیین دقیق معنی‌دار بودن واژه‌ها هیچ‌گاه در قالب واژه‌های منفرد و بیرون از بافت امکان‌پذیر نمی‌نماید. بدون در نظر گرفتن واژه‌های هم‌نشین در سطح جمله، نمی‌توان مفهوم هر واژه را تعیین کرد یا «مفهوم اصلی» آن را به دست داد.

## منابع

- انوری، حسن (۱۳۸۲). فرهنگ فشرده سخن. جلد اول. تهران: انتشارات سخن.
- صفوی، کورش (۱۳۷۹). درآمدی بر معنی‌شناسی. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی. حوزه هنری. پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱). آشنایی با زبان‌شناسی در مطالعات ادب فارسی. تهران: انتشارات علمی.
- Bonvini, E. (2008). "About 'Eating' in a few Niger-Congo Languages". *From Polysemy to Semantic Change*. Vanhove Martine (ed.). John Benjamins Publishing Company. pp. 267-289.
- Cohen, L. J. (1985). "A Problem about Ambiguity in Truth-Theoretic Semantics." *Analysis*. 45. pp. 129-134.
- Croft, W. (2003). *Typology and Universals*. 2<sup>nd</sup> Edition. Cambridge University Press.
- Davidson, D. (1986). "A Nice Derangement of Epitaphs". *Truth and Interpretation: Perspectives of the Philosophy of Donald Davidson*. Ernest Lepore (ed.). Oxford: Basil Blackwell.
- Family, N. (2008). "Mapping Semantic Spaces: A Constructionist Account of the 'Light verb' *xordæn* 'eat' in Persian". *From Polysemy to Semantic Change*. Vanhove Martine (ed.). John Benjamins Publishing Company. pp. 139-161.

- Fenk-Oczlon, G. & A. Fenk (2010). "Frequency Effects on the Emergence of Polysemy and Homophony". *International Journal "Information Technologies and Knowledge"*. Vol. 4. No. 2. pp. 103-109.
- Gauker, C. (2003). *Words without Meaning*. Cambridge: MIT Press.
- Hanks, P. (2004). "Corpus Pattern Analysis". *Euralex International Congress: Proceedings*. (3 volumes). Williams G. & S. Vessier (eds.). Lorient, France: Universite´ de Bretagne-Sud. pp. 87-97.
- Hook, P. E. & P. Pardeshi (2009). "The Semantic Evolution of EAT-Expressions". *The Linguistics of Eating and Drinking*. J. Newman (ed.). John Benjamins. pp. 153-172.
- Lehmann, C. (1990). "Towards Lexical Typology". *Studies in Typology and Diachrony; Papers presented to Joseph H. Greenberg on his 75th birthday*. William A. Croft & Suzanne Kemmer & Keith Denning (eds.). John Benjamins Publishing Company. pp. 161-187.
- Lycan, W. G. (2008). *Philosophy of Language; a Contemporary Introduction*. 2<sup>nd</sup> Edition. Routledge.
- Lyons, J. (1977). *Semantics*. Vol. 1. Cambridge University Press.
- \_\_\_\_\_ (1995). *Linguistic Semantics*. Cambridge University Press.
- Munshi, S. (2009). "Indo- Aryan Languages". *Concise Encyclopedia of Languages of the World*. K. Brown & S. Ogilvie (eds.). pp. 522-534.
- Ravin, Y. & C. Leacock (2000). "Polysemy: An Overview". *Polysemy: Theoretical and Computational Approaches*. Ravin Yael & Leacock Claudia (eds.). Oxford University Press. pp. 1-29.
- Ross, J. F. (1981). *Portraying Analogy*. New York. Cambridge University Press.
- Severo, P. R. (2006). *Theories and Reality: Five Essays on Quine and Undetermination*. M.A. Dissertation in University of Illinois at Chicago.
- Ullmann, S. (1962). *Semantics: An Introduction to the Study of Meaning*. Oxford: Basil Blackwell.
- Koptjevskaja-Tamm, M. (2008). "Approaching Lexical Typology. *From Polysemy to Semantic Change*". Vanhove Martine (ed.). John Benjamins Publishing Company. pp. 3-52.
- Weinreich, U. (1966) "Explorations in Semantic Theory". *Theoretical Foundations*. T. A. Sebeok (ed.). The Hague: Mouton.